

مقدمه

درآمدی بر نظریه‌های نظام سیاسی در اسلام

تحولات فکری و سیاسی جهان اسلام نشان می‌دهد که باید، به دلایلی چند، در خصوص نظام سیاسی و دولت در اسلام اندیشه کرد. به لحاظ عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور نمود. دولت در جامعه اسلامی، همانند دیگر جوامع بشری، نه تنها بیانگر وجود مجموعه‌ای از نهادهاست، بلکه حاکی از وجود نگرشها و شیوه‌های خاصی از اعمال و رفتار است که منحصرآ مدنیته اسلامی خوانده شده، در واقع جزئی از تمدن اسلامی محسوب می‌شوند. می‌توان گفت که سیاست و دولت به گونه‌ای ظریف در قسمت عمده زندگی ما نفوذ و رخنه می‌کند. زندگی انسانها در درون نظام سیاسی و دولت آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد. بدین‌سان، دولت در جوامع اسلامی، هر چند مفهومی پیچیده است، واقعیت روزمره‌ای است که نمی‌توان نادیده گرفت. لازم است قبل از آنکه درباره نسبت و رابطه خود با دولت بیندیشیم، از نظریه یا نظریه‌های دولت در فرهنگ اسلامی نیز اطلاعاتی به‌دست آوریم.

اشارات فوق‌بدین معنی است که دولت در فرهنگ اسلامی، نه امری تصادفی و اتفاقی است و نه سازمانی انفعالی و بی‌طرف که بتوان نادیده گرفت. دولت اسلامی دارای برخی مختصات هندسی و ویژگیهای منحصر به فرد است که هر چند بتدریج در طی زمان شکل گرفته‌اند، فهم کامل شکل و ساخت دولت عمدتاً نیازمند درک چنان نظریه‌های کلامی و فقهی است که در آن هندسه و خصوصیات مندرج هستند. گاهی نظریه‌پردازی درباره دولت معطوف به امر پسینی است؛ به این معنی که در پی فهم ساختارهای موجود دولت اسلامی پس از پیدایش آنها برمی‌آید.¹ اما در بیشتر موارد، خود نظریه‌ها هستند که شرایط امکان و موجبات پیدایش نهادهای خاصی را در دولت اسلامی به‌وجود آورده‌اند. بدین لحاظ که نظریه‌های دولت، غالباً، هم شکل دولت و هم نگرش ما درباره شیوه عمل آن را تعیین می‌کنند، به نظر می‌رسد که فهم نظریه‌های اساسی دولت در اندیشه اسلامی، باید بخشی از هرگونه آموزش سیاسی ما را تشکیل دهد.

به رغم این ضرورت، بررسی مفهوم دولت در اندیشه‌های اسلامی، یکی از مشکلترین مفاهیمی است که هر کس عمیقاً بدان بپردازد، از معضلات آن آگاه می‌شود. شاید بتوان مشکلات تحقیق در نظریه‌ها و مفهوم دولت در اسلام را در سه محور مشخص متمرکز نمود. مشکل نخست ناشی از طبیعت نسبتی است که بین دو مفهوم دین و دولت در اسلام تعریف می‌شود. در مقابل رأی غالب مسلمانان که اسلام را مجموعه‌ای از دین و دولت می‌دانند، برخی اندیشمندان مسلمان، و بسیاری از شرق‌شناسان، وجود هرگونه نظریه دولت در اسلام را انکار می‌کنند.² بدین‌سان، نخستین پرسشی که هر پژوهشگر نظام سیاسی با آن مواجه می‌شود این است که آیا در اسلام نظریه‌ای درباره نظام سیاسی و طرح و تصوری از دولت وجود دارد؟ نوع پاسخ، طبعاً، موجب تقسیم دیدگاهها شده و می‌شود. گروهی پاسخ «منفی» و گروهی بزرگ پاسخ «مثبت» داده‌اند. تحلیل دسته اول متوجه این نتیجه اساسی است که اسلام صرفاً دین و جهاد در راه دین است، و دولت دستگاهی عقلایی و تاریخی برای تحقق مقاصد شریعت است. در مقابل، تحلیل دوم ناظر به این نکته است که اسلام آمیزه‌ای از دین و دولت است و جهاد ابزاری برای تحقق مقاصد این شریعت است.³

به‌طور طبیعی، اختلاف دو نظریه به تعریف نظام سیاسی و ماهیت و شکل دولت اسلامی محدود نمی‌شود، بلکه مسائل تاریخی و لحظه‌ظهور دولت یا اندیشه دولت در تمدن اسلامی را نیز شامل می‌شود. در درون هریک از دو طیف بزرگ نیز، دیدگاهها و نظریه‌های مختلف شکل گرفته است. به عنوان مثال در میان کسانی که وجود نظریه‌ای سیاسی و تصوری از دولت را در دین اسلام انکار می‌کنند، نظریه‌ای طرح شده است که ناظر به ماهیت مستقل «دولت عرب»، و زایش و ظهور آن در لحظه‌ای خاص از تاریخ فتوحات اعراب در دوره اسلامی است. این اندیشه، در عین حال که منکر دولت در وحی اسلامی است تحلیل تاریخی ویژه‌ای برای ظهور دولت در عصر فتوحات بزرگ (خلفای راشدین) ارائه می‌دهد. بر طبق این اندیشه جوانه‌های دولت عربی-اسلامی در خلافت ابوبکر شکل گرفت، در دوره خلیفه دوم گسترش یافت، در روزگار خلیفه

سوم ابعاد اجتماعی- قومی پیدا نمود و سپس در عهد علی بن ابی طالب (ع) تبلور سیاسی یافت و بویژه با «فتنه اکبر» و مواجهه با معاویه در مسیری قرار گرفت که شکل و ساختار نهایی خود را در قالب خلافت‌های وراثتی بنی‌امیه و عباسیان به‌دست آورد.

همچنین، در درون منکرین دولت در نصوص اسلامی، نظریه دیگری وجود دارد که ضمن مخالفت با رأی پیش گفته، ظهور تفکر دولت را روزگار عبدالملک مروان می‌داند. این نظریه در نفی «دولت اسلامی» با نظریه پیشین هم‌سو است، اما برخلاف رأی مذکور، حتی ماهیت مستقل برای «دولت عرب» در دوره اسلامی را نیز انکار می‌کند. تأکید می‌نماید که اندیشه و ساختار دولت در دوره اسلامی، و به‌طور خلاصه «خلافت اسلامی»، بتدریج و با الهام از الگوهای تاریخی روم، ایران و یونان تبلور یافته است. مطابق این تلقی، دین اسلام و تمدن اسلامی هیچ دگرگونی یا افزوده‌ای در خصوص دولت ندارد و بنابراین، دولت‌های اسلامی نیز بی‌هیچ تغییری استمرار همان ساختار و نهادهایی است که قبل از فتوحات اسلامی در منطقه وجود داشته است.

اما، طیف و اندیشه‌ای که بر وجود نظریه‌ای سیاسی در اسلام تأکید دارد و دیانت اسلام را دینی توأم با دولت می‌داند، ریشه دولت اسلامی را در وحی اسلامی می‌داند که به لحاظ تاریخی در مدینه الرسول (ص) و به دست پیامبر اسلام (ص) تأسیس شده و ساختار و شکل ایدئال و اولیه خود را نشان داده است. متفکران این طیف نظری، در تأیید دیدگاه خود به دلایل کلامی، فقهی و تجربی استناد می‌کنند که وجود دولت در اندیشه اسلامی راه، قطع نظر از تحولات ناشی از فتوحات جهادی و بعد از آن تقویت می‌کنند. این دیدگاه، البته تأثیرپذیری اندیشه‌ها، اندیشمندان و خلفا را از دستاوردهای دولت در سرزمین‌های فتح شده و پیرامون آنها انکار نمی‌کند، لیکن در تحلیل دولت اسلامی به آنها اصالت نمی‌دهد.

پيروان این طیف فکری نیز در درون خود نظریه‌های گوناگونی تولید نموده و تفسیرهای خاصی از نصوص دینی و تاریخ تحول دولت در تمدن اسلامی عرضه کرده‌اند. به گونه‌ای که همین تنوع و تکثر نظریه‌ها درباره نظام سیاسی و دولت در اسلام، محققان را با دو مسأله یا مشکل دیگر، علاوه بر آنچه در خصوص یگانگی یا جدایی دین و دولت در فوق اشاره کردیم، مواجه می‌کند: یکی، طبیعت اصول و مبانی اعتقادی نزد گرایش‌های مختلف فکری- مذهبی در اسلام؛ و دوم، کیفیت استناد به نصوص دینی و خصوصیات مصادر و منابعی که در تأیید نظریه‌های مختلف سیاسی به آنها ارجاع می‌شود.

روشن است که بین دو مطلب فوق رابطه نزدیکی وجود دارد؛ زیرا، این پرسش اساسی که چرا متفکران مسلمان در خصوص نظام سیاسی و مفهوم دولت در اسلام نظریه‌های متفاوتی عرضه کرده‌اند، و چشم‌اندازهای کلامی- فلسفی هر گروه که از خلال آنها اینگونه نظریه‌ها پیرامون دین و سیاست ساخته می‌شوند کدامها هستند، به‌طور طبیعی بحث از «روش تفسیر» و کیفیت استناد هر مکتب به نصوص دینی را طرح می‌کند و معضل تفسیر نصّ اسلامی را چونان مسأله‌ای اساسی در برابر پژوهشگر قرار می‌دهد.

بدین ترتیب، آنچه مجموع فصول این نوشته را مرتبط می‌کند و رابطه معنی‌داری بین آنها ایجاد می‌کند، مسأله‌ای واحد است؛ مسأله استناد و تفسیر نصوص اسلامی در نظریه‌های مختلف نظام سیاسی و دولت در اسلام. و چون نظریه‌های دولت در اسلام، از حیث زمینه‌ها و گرایش‌های اعتقادی، بسیار متفاوتند، به‌طور طبیعی «مقیاس»های متفاوتی نیز برای صحت و درستی استناد نظریه‌ها به نصوص دینی مطرح شده است. با این حال، تعدد و تنوع موجود در نظریه‌ها و استنادها درباره نظام سیاسی در اسلام، هرگز به معنای نفی بنیاد اسلامی، عام و یگانه آنها نیست، بلکه هر نظریه‌ای در باب دولت اسلامی، چونان تجربه‌ای جزئی و متنوع در درون کلیت اندیشه اسلامی است.

با توجه به مطالب فوق، هدف اساسی نوشته حاضر، بررسی چهارچوب منطقی و نظام‌وار هر یک از نظریه‌های نظام سیاسی در اسلام از یک سو، و شیوه استناد این نظریه‌ها به ادله‌ای از قرآن و سنت، و نیز اجماع و عقل، از سوی دیگر است. در این کتاب سه گونه کلان از نظریه‌های نظام سیاسی، شیعه، اهل سنت و خوارج طرح شده است و بدین لحاظ که این چهارچوب‌های کلان نیز قابلیت تطور و تغییر داشته و به تناسب زمان و مکان دگرگونی‌های بسیاری را پذیرفته‌اند،

کوشش شده است هر یک از سه گونه کلان و پیش گفته به دو دوران قدیم و جدید تقسیم شود. بدین سان، ضمن توضیح ویژگیهای عمومی مهمترین نظریه‌های ششگانه در تفکر اسلامی، تلاش شده است مناسبات درونی این نظریه‌ها، تأثیر و تأثر آنها از یکدیگر در درون تفکر اسلامی، و نیز تأثیرات برخی جریانهای بزرگ فکری و خارج از تمدن اسلامی، از جمله تجدد غربی در سیمای عمومی نظریه‌های نظام سیاسی در اسلام ارزیابی شود. اختصاص یک بخش مستقل به نظریه‌های نظام سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، بدون آنکه خواسته باشیم آن را دلیلی نظری قرار دهیم، بیشتر ناظر به اهمیت عملی این بحث در شرایط کنونی است.

پی‌نوشت‌های مقدمه

1. به عنوان مثال، نظریه‌های ابن‌خلدون و ابن‌الازرق درباره دولت اسلامی، از این گونه نظریه‌های پسینی هستند؛ بی‌آنکه به مبانی کلامی- فقهی دولت توجه کنند، صرفاً پیدایش و تحول دولتهای موجود در جوامع اسلامی را تحلیل می‌کنند و توضیح می‌دهند که دولتهای اسلامی چگونه از الگوهای امامت و خلافت به سلطنتهای استبدادی غول‌پیکر، و سپس سلطان‌نشینهای کوچک و مبتنی بر زور و تغلب رسیدند. بنگرید به:
- عبدالرحمن بن‌خلدون؛ مقدمه؛ ترجمه پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی- فرهنگی، 1375، چاپ هشتم، بویژه جلد اول.
- ابی عبدالله ابن‌الازرق؛ *بدايغلس ملك في طبائعلم ملك*؛ تحقیق علی سامی النشار، بغداد: دارالحرية، 1977.
2. برهان غلیون؛ *نقدالسیاسة؛ الدین و الدولة*؛ بیروت: المؤسسة العربية للدراسة و النشر، 1993، ص 64-65.
3. ولید نویهض؛ *الاسلام و السياسة*؛ بیروت: مرکز الدراسات الاستراتيجية، 1994، ص 13.
4. محمدسعید العشماوی؛ *الخلافة الاسلامیة؛ قاهرة: مکتبة مدبولی الصغیر*، 1996، چاپ سوم، ص 125-225.
5. ولید نویهض؛ همان؛ ص 14.
6. برای مثال بنگرید به «رساله» شافعی، بنیانگذار فقه اهل سنت. و نیز: داود فیرحی؛ قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام؛ تهران: نشر نی، 1378، فصل ششم.